



سروش محمدزاده از کارگردانی فیلم «چهارشنبه» می گوید

شهاب حسینی گفت برای نقش اصلی خوب نیستم

بود و گاهی پیش می‌آمد که مثلا با پیشنهادهای آقای حسینی و درباره نوع واکنش‌های شخصیت سلیم برخی تغییرات صورت می‌گرفت. اما در کل بیشتر در فیلمنامه طراحی شده بود.

چطور به این نگاه رئالیستی رسیدید که توانستید روایتی نسبتا ملموس از طبقه فرودست ارائه کنید؟ تجربه زیست شده داشتید یا نه با تحقیق شکل گرفت؟

از این طبقه نیستم اما با این طبقه حشر و نشر داشتم و بخش مهمی از این روایت در فیلمنامه و با اتود زدن‌های متعدد شکل گرفت.

یکی از ویژگی‌های فیلم این است که از کلیشه گذر قهرمان از هفت خوان استفاده می‌کند که بارها نمونه‌اش را دیده‌ایم. از

سینمای خودمان مثلا از فیلم کندو (فریدون گله) گرفته تا نمونه‌های متاخر مثل فیلم روز روشن (حسین شهابی) می‌توان نام برد و در سینمای جهان مثلا فیلم دو روز و یک شب (برادران دارن). چه تمهیدی برای گسترش خلاقانه این ویژگی داشتید؟ برخی شخصیت‌ها بدون مقدمه‌چینی لازم ظاهر می‌شوند. از جمله دوست طاهر با نام محسن که علاقه‌مند خواهرش



مهمترین نقطه‌قوت فیلم، گسترش روایت نه در طول بلکه در عرض فیلم است و این مهم به وسیله مهندسی جزئیاتی صورت می‌گیرد که مدام به آنها ارجاع داده می‌شود. جزئیاتی مثل سمپاشی سوسک‌ها، ماسکی که طاهر زده، گوسفندی که ذبح می‌شود، اعلامیه روی رد و... این جزئیات چقدر در فیلمنامه بود و چقدر سر صحنه به آنها دست پیدا کردید؟

بیشتر در فیلمنامه پیش‌بینی شده

نیز بوده یا شخصیت‌های دیگر. بهتر نبود بیشتر به این شخصیت‌ها پرداخته می‌شد؟

طبیعی است که وقتی با بازه زمانی نود دقیقه‌ای مواجه هستید، خیلی فرصت کافی برای پرداخت جزئیات سایر شخصیت‌ها وجود ندارد. از طرفی ما داستان را در یک برهه زمانی سه روزه روایت می‌کنیم. داستان خانواده‌ای که دچار بحران هستند و در نتیجه سعی کردیم از زاویه دید این خانواده به موقعیت‌ها و بحران‌ها نگاه کنیم. به‌خصوص از زاویه دید طاهر که قرار است از این هفت خوان بگذرد که نمی‌تواند تصمیمات درست و منطقی بگیرد. تصمیم‌گیری‌های شخصیتی مثل طاهر آتی است و ممکن است که تصمیم نادرست بگیرد. ما یکسری

کاراکتر در مسیر راه او قرار دادیم که این درماندگی و استیصال او بیشتر برجسته شود. مثلا درباره همین دوستش دوبار به او مراجعه می‌کند؛ بار اول دم در می‌ایستد و منصرف می‌شود و بار دوم نزد او می‌رود. طاهر مثل آدمی است که به هر ریسمانی چنگ می‌اندازد؛ از دوست کارگرش در فست‌فود گرفته تا روحانی مسجد محله سعی می‌کند تمام گزینه‌های



کاراکتر در مسیر راه او قرار دادیم که این درماندگی و استیصال او بیشتر برجسته شود. مثلا درباره همین دوستش دوبار به او مراجعه می‌کند؛ بار اول دم در می‌ایستد و منصرف می‌شود و بار دوم نزد او می‌رود. طاهر مثل آدمی است که به هر ریسمانی چنگ می‌اندازد؛ از دوست کارگرش در فست‌فود گرفته تا روحانی مسجد محله سعی می‌کند تمام گزینه‌های



نشود و بتواند حتی‌المقدور از انگ کلیشه و نخ‌نمای «سیاه‌نمایی» بر حذر باشد. هر چند بالاخره و پس از گذشت یک ماه از اکران آن، یکی پیدا شد و طلسم عدم اطلاق سیاه‌نمایی برای این فیلم را شکست و آرزو کرد که «ابد...» در هیچ‌یک از جشنواره‌های خارجی به نمایش درنیاید تا جهانیان دوباره با شمایل فاجعه [احتمالا به زعم او فاجعه ایرانی] روبه‌رو نشوند. بسیار پیش از اینها و از همان روزهای اکران فیلم در جشنواره می‌شد منتظر چنین موضع‌گیری‌هایی بود، اما چه چیزی

موجود را امتحان کند تا به خواسته‌اش برسد. همه شخصیت‌ها در این مسیر به نوعی آدم‌های طبیعی هستند که هر روز با آنها برخورد دارد؛ از دوستانش گرفته تا صاحب کارش و اینها همه آگاهانه بوده است.

ابتدا و انتهای فیلم به‌ویژه با استفاده از فرمت ویدئویی و از طریق دوربین عروسی، قرینه همدیگر هستند که نوعی دگردیسی نیز به فرم و مضمون می‌بخشد. در زمان تدوین به این قرینه‌پردازی رسیدید؟

نه. از همان ابتدا در فیلمنامه به آن فکر شده بود. علاقه‌مند هستم که ابتدا و انتهای فیلمنامه قبل از پروسه فیلمبرداری مشخص شود و بعد فیلمبرداری شروع شود تا به این شکل تکلیفمان با داستان و فرم روایت مشخص باشد. زودتر از همه قسمت‌ها این قرینه‌ها مشخص شده بود.

برخی کارشناسان چهارشنبه را به اساسنامه گروه هنر و تجربه مربوط و متناسب نمی‌دانند و اعتقاد دارند فیلمی با روایتی خطی است و کمتر تجربه آوانگاردی در آن قابل مشاهده است. نظر خودتان چیست؟ بازخوردش

در اکران به چه شکل بود؟ طبیعی است با توجه به تعریفی که از عنوان هنر و تجربه ارائه می‌شود، فیلم‌هایی با مخاطب خاص و اغلب ضدقصد مدنظر هستند. می‌دانستیم که چهارشنبه فیلمی کلاسیک با روایت کلاسیک است و مناسب این تعریف‌ها شاید نباشد. اما شاید ضوابط ساخته شدن چهارشنبه و نوع پروانه ویدئویی باعث شد در شکل ویدئویی تولید کنیم و سراغ هنر و تجربه رفتیم و وقتی تغییر پروانه امکانپذیر نشد، ترجیح دادیم در همین گروه اکران شود. در شرایط فعلی با توجه به بازخورد مخاطب و نقدها ظاهرا در میان فیلم‌های هنر و تجربه در صدر قرار دارد.

هم‌زمانی این فیلم و فیلم «ابد و یک روز» و اینکه هر دو هم به طبقهٔ فرودست و به کشمکش دو برادر می‌پردازد از نکات جالب اکران این روزهاست. نظرتان درباره این وجوه اشتراک چیست؟

فیلم چهارشنبه آذر ۹۳ ساخته شده و فیلم ابد ویک روز آذر ۹۴. به نظر من خیلی اتفاقی شده این هم‌زمانی. حاصل دو ذهن بوده که شاید وجوه اشتراکی داشته باشند. البته تفاوت دیگر این است که چهارشنبه را با بودجه خیلی اندک ساختیم، در صورتی که ابد و یک روز بودجه بیشتری داشته و پرداخت بهتری هم ممکن است داشته باشد.

در حال حاضر چه می‌کنید؟ از اردیبهشت پارسال که فیلمبرداری چهارشنبه تمام شد، کار روی طرح‌های بعدی را شروع کردیم. الان چند ماهی است که جدی‌تر در حال کارکردن روی فیلمنامه یکی از این طرح‌ها هستیم تا در زمان مناسب ساخته شود.

نگاه



از این فیلم، نکته‌گیران را جلو گرفته از اینکه به‌راحتی بتوانند آن را محصول تازهای از پرژوه سیاه‌نمایی داخلی در نظر آورند؟ شاید همین دلایل باعث شود اتفاقا همان جشنواره‌ها که در مواردی به‌درستی برای خروج تصویری مخدوش از ایران انتظار و روی خرس‌ها و شیرها و پلنگ‌هایشان دستمال می‌کشند تا کم‌کم، این بار توجهی به «ابد...» نکنند؛ چراکه در ترسیم سیمای فاجعه در این فیلم، آن صورت اگرچره مطلوب‌شان را نخواهند یافت.

جمعه با رابرت ردفورد و آقاچال

#

گروه سینما، این روزها با بخش برنامه «جادوی صدا» از شبکه سوم سیما، تب گویندگی و دوبله بالا رفته است؛ شبکه مستند ظاهرا همین تب را رصد کرده که تصمیم دارد روز جمعه، «آقا چال و مستر رابرت» دومین مستند پرتره خود از بزرگان گویندگی کشور را به نمایش بگذارد. مستند اول این شبکه درباره بزرگان گویندگی، «روزگار بهروز» درباره بهروز رضوی بود. ابوالفضل توکلی این بار پرتره جلال مقامی – دوبلور پیشکسوت که او را بیشتر با صداییشگی رابرت ردفورد می‌شناسند – را با مستند «آقا چال و مستر رابرت» تولید کرده است. ساعت ۱۴ جمعه تماشای این مستند را از دست ندهید.

نگاه منتقد

یادداشت درباره سینمای «اژدها وارد می‌شود»

در جست وجوی اژدها



متین سیدمهدوی

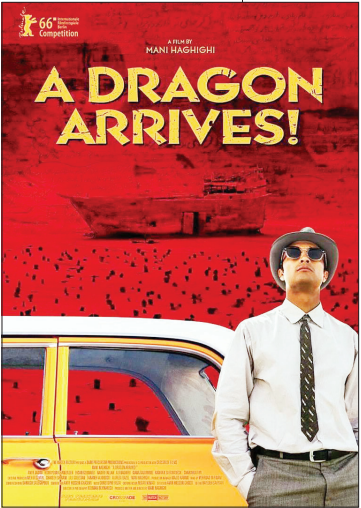
«اژدها وارد می‌شود» از لحاظ ساختاری به معنی دقیق کلمه یک فیلم سینمایی خوش رنگ و لعاب است که باید در سینما تماشا کرد اما از لحاظ مضمونی و شیوه روایت حفره‌های متعددی دارد. مهم‌ترین ضعف اژدها وارد می‌شود، مخاطب‌شناسی نادرست و تناقض‌آمیز مانی حقیقی است که از عنوان فیلم تا روایت و ساختار آن می‌توان این تناقض در گرایش به مخاطب عام و خاص را تشخیص داد.

اساس روایت داستان فیلم، ماجراجویی یک پلیس است در جزیره‌ای رازآلود. در این مسیر دور و دراز و پیچیده، انواع و اقسام بحران‌های ریز و درشت برای این پلیس جوان پیش می‌آید، اما خبری از کشش و جذابیت برای مخاطب خاص هم نیست.

سینمای مدرن که فیلم داعیه گرایش به آن را دارد، عملا با سینمای جفنگ و خالی از معنا اشتباه گرفته شده است. از فیلم‌های برادران کوئن تا سینمای نوری بیلگه جیلان و ترنس مالیک با سینمای مدرن و اعتقاد داریم که حتی اگر به شیوه کلاسیک، داستان‌ش را تعریف نمی‌کند، از طریق سفیدنویسی در روایت، تکنیک زمان دراماتیزه‌شده از زمان واقعی و خطی، خلق فضاهای چند لایه و مبتنی‌بر زیرساخت، تلاش برای چگونه گفتن به جای تاکید بر چه گفتن و روایتی مبتنی‌بر خرده‌ریگ و مرکزگریزی، مخاطب را وادار می‌کند که مثل یک جهان هولوگرافیک به فیلم نگاه کند.

اما در اژدها وارد می‌شود، از این قواعد، تنها فضاهای بی‌منطقی وجود دارد که فاقد سببیت معنایی است و در واقع به جای معنازایی انگار معنادرایی شده است.

به‌عنوان مثال قرار است یک صابردار در پرسه‌زنی در دشت و دمن به چیزی دست پیدا کند؟ پلیس با بازی امیر جدیدی به راحتی هر چه تمام‌تر در انواع و اقسام جاها ظاهر می‌شود– آن هم در تجمع افراد یک عشیره که هرگونه وجود غریبه را تاب



«اژدها وارد می‌شود» از

لحاظ ساختاری

به معنی دقیق کلمه یک فیلم سینمایی خوش‌رنگ و لعاب است که باید در سینما تماشا کرد اما از لحاظ مضمونی و شیوه روایت حفره‌های متعددی دارد.

مهم‌ترین ضعف اژدها وارد می‌شود، مخاطب‌شناسی نادرست و تناقض‌آمیز مانی حقیقی است که از عنوان فیلم تا روایت و ساختار آن می‌توان این تناقض را تشخیص داد.

تاکید بی‌رویه فیلم بر «متافیزیک حضور» هم بیشتر به فضای چندپاره و کاریکاتوری خلق شده تا اینکه قصد تبیین تقابل و تضاد میان فیزیک و متافیزیک را داشته باشد؛ از شتری که قرار است کشته شود که خر پذیرایی ساده را تداعی می‌کند تا فرزندی که معلوم نیست به چه سبک و سیاقی به دنیا می‌آید تا عملا فیلم نه در ایجاد هذیان روایت؛ بلکه در ایجاد فضایی فاقد هر نوع درگیرکنندگی و کشش موفق باشد و نویسندگان و منتقدان شیفته ایسم‌های متنوع و تاویل‌پذیری از نوع اصرار برداشت‌های من‌دراوردی و بی‌ارتباط به جهان معنایی فیلم را شاید خام فضاهای گول‌زننده خود کند.

از لحاظ جزئی‌نگری نیز کمتر جزئیات پذیرایی ساده در آن قابل مشاهده است. از پلیسی که به اکثر دیوارهای خاکی تکیه می‌دهد اما هیچ ردی از خاک و خل برکت و شلوار به سبک انگلیسی‌اش یافت نمی‌شود و هربار تمیزتر از پلان قبلی است! تا مردی با عینک ته‌استکانی که کلکسیون کاریکاتورهای فیلم را تکمیل می‌کند و گاهی را‌رکورد چهارشاه هم به هم می‌ریزد. مانی حقیقی شیفته تجربه کردن فضاها و ژانرهای مختلف است که به نوبه خود رویکرد تحسین‌برانگیزی است؛ از نمونه کلاسیک روایات مثل کنعان گرفته تا فیلمی شوخ و شنگ و ضدقصد مثل پذیرایی ساده اما مشکل اژدها وارد می‌شود این است که اساس فیلم بر مبنای پسند جشنواره‌های خارجی و طرز تلقی غلط از یک فضای جنگج ساخته شده است. این فیلم، ساخته‌های سهل‌گزاره چند سال اخیر

داریوش مهرجویی را تداعی می‌کند که به جای اینکه جنگج و شوخ و شنگ باشد، صرفا در فضای پشت صحنه، جنگج و شوخ و شنگ ساخته شده است.

البته غیر از داریوش مهرجویی رد پای زیبایی‌شناسی بهرام بیضایی و ناصر تقوایی نز در فیلم قابل جست‌وجوست که هنگام اکران، مفصل دربارهٔ آن خواهیم نوشت.

البته فیلم نقاط قوتی هم دارد. از جمله ترکیب‌بندی‌های تصاویر که گاهی تناسب کامل با محتوای صحنه را دارد و رعایت توانلثه‌های و زرد نماها، در فضاسازی موثر جلوه می‌کند تا بازی جذاب بازیگران به‌خصوص امیر جدیدی که حالا دیگر خودش را به‌عنوان یک استعداد در بازیگری تثبیت می‌کند. اما این نقاط قوت برای فیلم از مانی حقیقی که توقع را از خودش بالا برده، کافی نیست.



گزارش اکران

رسوایی تازه دهنمکی عاشقانه گیشه



سیب‌کرم محمدی

قابل پیش‌بینی بود که حتی با آغاز روی پرده رفتن فیلم‌های

نوبت دوم اکران بهار هم، همچنان فیلم‌های نوبت اول اکران، پرفروش‌تر باشند. قابل پیش‌بینی بود؛ حتی وقتی در نظر می‌آوردیم فیلم‌های نوروز بسیاری از سالن‌های خود را از دست خواهند داد و حتی وقتی فیلمی از مسعود دهنمکی همواره پرفروش هم به فیلم‌های نوبت دوم اضافه شوند، باز هم می‌شد مطمئن بود که سینمای ایران در اردیبهشت، همچنان عرصه فروش فیلم‌های پرفروش نوروزش خواهد بود، نه فیلم‌های تازه اکران دوم بهار.

اما چرا؟ باید باور کرد که پدیده شگفت‌انگیز فروش فیلم‌های اکران نوروزی و جابه‌جاکردن چند رکورد در گیشه سینمای ایران، همان‌مقدار که به کیفیت فیلم‌ها هم ربط دارد و از سوی دیگر همان مقدار که به مودع مناسب اکران در تعطیلات نوروز هم مربوط است، به نوعی از گرایش عمده و ناگهانی مخاطبان

سینما به رفتن به سالن‌ها هم ربط پیدا می‌کند. البته بی‌انصافی است اگر نام این گرایش عمده و ناگهانی را «تب» بگذاریم و حال گرایش عمده و ناگهانی سینمای ایران را با این نام‌گذاری، مکدر کنیم. اما نمی‌شود حقیقت‌ها را هم نادیده گرفت. اگر در اکران نخست بهار،

«ابد و یک‌روز» با سر و صدایی که سیمغ‌هایش در جشنواره به راه انداختند و با شگفتی جوان‌سالی کارگردانش، اگر مانی حقیقی فلسفه‌خوان خاص‌پسند با فیلمی دور از انتظار چنین روحیه‌ای از او و اگر رضا عطاران با فرمول فعلا تضمین‌شده خندانیدن مخاطب از نوع خودش، توانستند سیل جمعیت را به سالن‌ها بکشانند، اکران دوم بهار، تا حدودی از این مثلث ویژگی‌ها خالی است. این وسط می‌ماند فیلم تازه مسعود دهنمکی که همیشه برای سینماها، روتوساز بوده است.

اما از یاد نبرده‌ایم که دهنمکی همیشه پرهیاهو هم در جشنواره فیلم فجر اخیر، آرام‌تر و بی‌حاشیه‌تر از همیشه بود؛ حاشیه‌هایی که همیشه به فروش فیلم‌های او کمک کرده‌اند. بنابراین روی «رسوایی» تازه او نیز نمی‌توان حساب کرد.

این میان می‌ماند «یک دزدی عاشقانه» که کمدی متفاوتی است و می‌تواند گیشه را تعادل بخشد. خلاصه‌اش را که بخوانید: «دو دزد پسر کهنه‌کار، پس از سال‌ها از زندان آزاد می‌شوند. به امید دریافت سهم‌شان از آخرین دزدی به سراغ زنی که همدست‌شان بوده می‌روند. اما زن پول‌ها را برای بازی در یک فیلم هزینه کرده و پیرمردها علی‌رغم میل‌شان دوباره مجبور به دزدی می‌شوند، در حالی که شرایط در سال‌هایی که ایشان در زندان بوده‌اند، تغییر کرده و ابزارهای الکترونیک مانع موفقیت‌شان می‌شود.»

اکران عید فطر اما یک گزینه فرامعسول دارد که می‌تواند رمقی را که ممکن است تا آن وقت از سینما گرفته شده باشد، به آن بازگرداند؛ «دراکولا»، فیلمی از رضا عطاران، با ترکیب بازیگرانی راست‌کار ایده‌های طازنانه او، لون هفتوان که این روزها با یک دزدی عاشقانه، مخاطبان و هواداران خودش را با آن غافلگیر کرده است، ویشکا آسایش که یک تجربه فوق‌العاده را در همکاری با رضا عطاران پیش از این داشته است و خودش که فی‌نفسه سینماپرکن است.